

بررسی و تحلیل شخصیتی خاندان گودرز در شاهنامه

موسی پیری

عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ایران

Mo.piri@yahoo.com

چکیده

ابوالقاسم فردوسی (329-416 ه.ق.) بزرگترین حماسه سرای ایران است. وی در بخش حماسی شاهنامه، شجاعت و دلاوری پهلوانان باستانی ایران را به تصویر کشیده است. در این مقاله با استفاده از روش تحلیل توصیفی؛ به معرفی و تحلیل شخصیت قهرمانان یکی از خاندان های بزرگ خطه سیستان یعنی «گودرزیان» پرداخته است. بدین منظور بر اساس روایت فردوسی در شاهنامه ویژگی های شاخص پهلوانان این خاندان یعنی گودرز، گیو، بیژن، بهرام، رهام و هجیر در شاهنامه استخراج و مورد تحلیل قرار گرفته است. این بررسی نشان می دهد که افراد خاندان گودرز بر اساس معیارهای داستان نویسی امروز شخصیتی پویا دارند و در دفاع از سرزمین ایران استوار و ثابت قدم اند و هر گونه تغییر در رفتار و کردار آنان در میدان های جنگ و نبرد انگیزه و دلیلی خاص دارد. شخصیت افراد این خاندان ترکیبی از خوبی و بدی است؛ چنان که عملکرد آنان در صحنه های مختلف نبرد و نوع موضع گیری های پهلوانان در حوادث گوناگون می تواند بیانگر چنین برداشتی از شخصیت آنان باشد.

کلمات کلیدی: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، حماسه، خاندان گودرز،

Study and analysis of personalities in Goodarz family in Shahnameh

Moosa Piri

Faculty member of Department of Persian literature and language, Payame Noor University, I. R. Iran

Abstract

Abolghasem Ferdowsi (329-416 AH) is the greatest Iranian epic poet who illustrated bravery and courage of Iranian ancient heroes in epic part of Shahnameh. This article aims to introduce and analyze personality of heroes of one of the greatest families in Sistan region i.e. Goodarziyan using descriptive analysis method. For this purpose, according to Ferdowsi narrative in Shahnameh, features of heroes of this family i.e. Goodarz, Giv, Bijan, Bahram, Roham and Hajir were analyzed in Shahnameh. This study shows that based on today story writing criteria, members of Goodarz family have dynamic personalities who are firm and resolute in defending Iran and any kind of change in their behavior and deeds has a special reason and motive in battle fields. Personality of members of this family is a combination of evil and grace so that their function in different scenes of battle and position of heroes in various adventures can explain such an interpretation from their personality.

Keywords: Abolghasem Ferdowsi, Shahnameh, epic, Goodarz family.

1- مقدمه

یکی از عناصر مهمی که در بررسی داستان باید به آن توجه شود، عنصر شخصیت و شیوه شخصیت پردازی است زیرا در بیشتر مواقع داستان بر محور شخصیت ها و قهرمانان داستان شکل می گیرد چنان که می توان گفت: «شخص داستان عامل یا معلول رخدادها هستند، یعنی رخدادها یا توسط آنان انجام می شود و یا برای آن ها پیش می آید و به هر جهت معنای خود را از نسبتی که با آنان دارند بدست می آورند. از سوی دیگر بدون وقایع داستان و شخصیت داستانی موجودیت نمی یابد. بنابراین همواره باید به رابطه دو جانبه و تنگاتنگ شخصیت و طرح داستان توجه داشت.» (اخلاقی، 1377:168)

در بررسی شخصیت های یک داستان «نویسنده برای اینکه بتواند شخصیت های زنده و قابل قبولی عرضه کند، باید سه عامل مهم را در نظر داشته باشد. اول اینکه شخصیت ها باید در رفتار و خلقیاتشان ثابت قدم و استوار باشند و نباید در موقعیت های مختلف رفتار و اعمال متفاوتی از خود بروز دهند، مگر اینکه برای چنین تغییر رفتاری دلیلی وجود داشته باشد. دوم اینکه شخصیت ها برای آنچه انجام می دهند باید انگیزه معقولی داشته باشند، به خصوص وقتی که تغییری در رفتار و کردار آنان پیدا شود باید دلیل این تغییر مشخص شود. سوم اینکه شخصیت ها باید پذیرفتنی و واقعی جلوه کنند؛ یعنی آنها باید نه نمونه مطلق پرهیزکاری و خوبی باشند و نه دیو بدسرشت و شریر، بلکه باید ترکیبی از خوبی و بدی و مجموعه ای از فردیت اجتماع باشند.» (میرصادقی 1364:185 و 186) همچنین برای داشتن دید منسجمی از هر شخصیت باید آن را در مجموع حوادث زندگی او تحلیل کرد بنابراین نویسنده ناگزیر از نقل نکات به صورت روایی و داستانی است و چون بیان فهرست وار ویژگی ها کمک چندانی به درک کاملی از شخصیت نمی کند، ممکن است برخی وقایع و ماجراها در مورد شخصیتی خاص در ضمن بحث از شخصیتی دیگر مطرح شود. در این بررسی به یکی دیگر از جنبه های شخصیت پردازی در داستان ها یعنی پویایی و ایستایی آنان نیز توجه شده است از این منظر اگر شخصیت قهرمان در یک داستان هیچ تغییری نداشته باشد، یا اگر تغییری اندک بپذیرد و در پایان داستان همان باشد که در آغاز داستان بوده و حوادث و رخداد های داستان بر آن اثری نکند، آن قهرمان شخصیتی ایستا دارد. و برعکس شخصیتی که به طور مداوم در داستان دستخوش دگرگونی و تحول می شود چه این تحول سطحی باشد و یا عمیق، پدیده یا محدود دارای شخصیتی پویا است اگر از این جنبه به قهرمانان خاندان گودرز نگریده شود در تحلیل نهایی پویایی شخصیت آنان در رخدادها و حوادث ایجاد شده در جنگ و نبرد هایی که با دشمنان ایران دارند به خوبی نمایان است.

2- پیشینه و ضرورت تحقیق

شاهنامه کتابی است که بخشی از سه قسمت آن به پهلوانان اختصاص دارد. فردوسی در این بخش خاندان های پهلوانان ایرانی و غیر ایرانی را در جنگ ها و نبردها وارد می کند. چنانکه نقش آفرینی هر کدام از پهلوانان این خاندان ها در فرایند داستان ها از اهمیت به سزایی برخوردار است. از خاندان های مهم دوره پهلوانی در شاهنامه می توان به خاندان سام، خاندان گودرز، خاندان پیران ویسه و ... اشاره نمود. از این میان توجه ویژه فردوسی به خاندان سام و شخص رستم به عنوان پهلوان آرمانی، از میان پهلوانان ایرانی که در مقابله و مواجهه با پهلوانان غیر ایرانی همیشه پیروز میدان است سبب شده است تا زندگی و خدمات سایر پهلوانان ایرانی در سایه قرار گیرد و خیلی مورد توجه قرار نگیرد.

یکی از مهمترین خاندان های پهلوانی که در همه نبردهای شاهنامه حضور دارند و یاریگر رستم نیز می باشند، خاندان گودرز می باشند که بررسی و تحلیل شخصیت پهلوانان این خاندان و ذکر و یادکرد خدمات آنها به ایران و تبیین جایگاه آنان در نبردهای شاهنامه از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در مورد فردوسی و شاهنامه تاکنون آثار متعددی به رشته تحریر در

آمده است. صرف نظر از نسخه های تصحیح شده که مهمترین آنها نسخه چاپ مسکو می باشد؛ کتابهایی مانند: حماسه سرایی در ایران (صفا، 1369)، نامه باستان (کزازی، 1379)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه (اسلامی ندوشن، 1391)، فردوسی و حماسه ملی (ماسه، بی تا)، فردوسی و شاهنامه (یغمایی، بی تا)، و مثالاتی مانند: چند نکته درباره فردوسی و شاهنامه (راشد محصل، 1382)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه (یغمایی، 1348)، پیوند بزرگان و پهلوانان در شاهنامه (ذبیح نیا عمران، 1378)، قلمرو خاندان رستم (غروی، 1354)، فردوسی و پهلوانانش (فلاحی، 1373)، شخصیت گودرز در شاهنامه (موسوی، 1379)، نوشته شده است. در برخی از این نوشته ها در معرفی اشخاص شاهنامه، نامی از این پهلوانان نیز برده شده است؛ اما این تحلیل شخصیت پهلوانان خاندان گودرز به شکل مبسوطی انجام نگرفته است.

3- خانواده گودرز در شاهنامه

«براساس روایت فردوسی در شاهنامه، در روزگار «کیانیان» پس از خاندان «سام» نریمان خاندان گودرز گشوادگان اهمیت بسیاری دارند. مؤسس این خاندان پهلوانی «گشواد زرین کلاه» از پهلوانان روزگار فریدون است و پسر او گودرز پهلوان بزرگ این خاندان و مدبر روزگار کاووس و کیخسرو است که هفتاد و هشت پسر و نبیره داشت و پرچم کاویان در دست خاندان او بود. پهلوان ترین افراد خاندان گودرز گیو است که پس از رستم هموردی نداشت، وی با دختر رستم «بانو گشتاسپ سوار» ازدواج کرد و از او صاحب پسری به نام بیژن شد که از دلیران بزرگ و شمشیر زن شاهنامه است که پس از رستم و گیو همانندی ندارد از پهلوانان دیگر این خاندان که نامی از آنان برده شده است می توان از «بهرام، رهام و هجیر» که هر سه پسران گودرزند نام برد. پهلوانان این خاندان در جنگ هایی که به خون خواهی سیاوش میان ایرانیان و تورانیان رخ می دهد حضور دارند و از خود مجاهدت های بسیاری نشان می دهند.» (صفا، 1369: 575).

4- پهلوانان خاندان گودرز

4-1- گودرز

پسر گشواد یا (کشواد) معروف به «زرین کلاه» پسر پشخره (besaxra) از نژاد کاوه است که در مقدمه شاهنامه ابو منصور در باره ی او آمده است: «او را کشواد از آن خواندندی که از سالاران ایران هیچ کس آن آیین نیاورد که او آورد و پهلوانی کشورها و مرزبانی و بخش هفت کشور او کرده بود.» (کزازی، 1381: 233 و 234). او و خاندانش از نظر جایگاه در شاهنامه پس از رستم و خاندان او قرار دارند.

گودرز با هفتاد و هشت پسر و نبیره خود نگاهبان افتخارات پهلوانی ایران و برافرازنده ی درفش کاویانی است، که نخستین بار در زمان کاووس در ردیف پهلوانان دیده می شود وی در ماجرای آمدن سهراب به ایران و روگردانی رستم از او به خاطر سخنان کاووس از سوی نامداران ایرانی مأمور می شود تا با سخنان خردمندانه خود شاه بی خرد را به راه بازگرداند:

به گودرز گفتند این کار تست شکسته به دست تو گردد درست

که خسرو جز از تو سخن نشنود همی بخت او زین سخن بغنود

به نزدیک این شاه دیوانه شو وز این در سخن یاد کن نو به نو

سخن های چرب و دراز آوری مگر بخت گم بوده باز آوری (فردوسی، 1376: 183)

و کاووس نیز از شنیدن سخنان گودرز به اشتباه خود اعتراف می کند و سخنان پند آمیز او را که پیری فرزانه است می پذیرد.

چو بشنید گفتار گودرز شاه بدانست کو دارد آیین و راه

پشیمان بشد زان کجا گفته بود به بیهودگی مغزش آشفته بود

بگودرز گفت این سخن در خورست لب پیر با پند نیکوترست (همان: 183)

وی از رستم دلجویی می کند و او را به نزد کاووس باز می آورد. بعد از کشته شدن سهراب نیز این گودرز است که رستم را با سخنان حکیمانه خود از خودکشی باز می دارد.

یکی دشنه بگرفت رستم به دست
بزرگان بدو اندر آویختند
بدو گفت گودرز کاکنون چه سود
تو بر خویشتن گر کنی صد گزند
اگر ماند او را به گیتی زمان
وگر زین جهان این جوان رفتنی ست
شکاریم یکسر همه پیش مرگ
سری زیر تاج و سری زیر ترگ (همان: 198)

در داستان خاقان چین هم این گودرز پیر است که ترفند پیران را در می یابد و با سخنان سنجیده و پخته خود تهمتن را از آشتی باز می دارد و وقتی پیران پس از کشته شدن کاووس کشانی به رستم پیغام صلح می دهد و رستم نیز قصد پذیرش پیشنهاد او را دارد، گودرز رستم را از اندیشه شوم پیران آگاه می سازد و می گوید:

ز جنگ، آشتی بی گمان بهتر است
کنون با تو ای پهلوان سپاه
جز از رنگ و چاره نداند همی
کنون از کمند تو ترسیده شد
همه پشت ایشان به کاموس بود
سر بخت کاموس برگشته دید
در آشتی جوید اکنون همی
نیارد نشستن به هامون همی (همان: 400)

گودرز مثل زال در میان پهلوانان ایران از احترام و حرمت زیادی برخوردار است، چنانکه رستم نیز تنها از او حرف شنوی دارد. این احترام به لحاظ سالخوردگی و تجربه اوست که فردوسی در نخستین اشاره خود به گودرز به آن اشاره می کند.

به رستم چنین گفت گودرز پیر
همی بینم اندر جهان تاج و تخت
و همین که نسالی و تجربه او باعث می شود که بتواند درباره ی کاووس به رستم بگوید:
خرد نیست او را نه دانش نه رأی
و خطاب به خود کاووس می گوید:
بدو گفت گودرز بیمارستان
بدشمن دهی هر زمان جای خویش
سه بارت چنین رنج و سختی فتاد
کشیدی سپه را به مازندران
و در مورد اشتباه دوم کاووس به طنز چنین می گوید که:
دگر باره مهمان دشمن شدی
به گیتی جز از پاک یزدان نماند
به جنگ زمین سر به بر تاختی
در نبردهایی که رستم حضور ندارد جنگاوری و شهامت گودرز نمایان است. به ویژه در جنگ کاووس باشاه هاماوران و بربرستان:

چو گودرز گیتی بر آن گونه دید
بزد اسب بانامداران هزار
برآویخت و بدرید قلب سپاه
تو گفستی زبر بر سواری نماند
عمود گران از میان بر کشید
ابانیزه وتیر جوشن گذار
دمان از پس وی برون رفت شاه
به گرد اندرون نامداری نماند (همان: 155)

و در نبردهای «کوه کنابد» و «زبید» نهایت مردانگی و تدبیر خود را به نمایش می گذارد. چنانکه می توان گفت: بهترین نمونه عملکرد رزمی گودرز در همین جنگ دیده می شود. در این نبرد در حالی که دو لشکر میان دو کوه به گونه ای در برابر هم قرار می گیرند که پشت هر یک به کوه است. (ایرانیان پشت به کوه زبید و تورانیان پشت به کوه «کنابد» دارند) و هر طرف منتظر است تا طرف دیگر حمله کند و از کوه فاصله بگیرد تا بتواند با اشغال فضای خالی میان کوه و سپاه دشمن را محاصره کند چون هر دو طرف از نیت یکدیگر آگاه اند. بنابراین از جای خود حرکت نمی کنند. دو سپاه هفت روز در انتظار شکستن طلسم جنگ هستند. جوان ها به پیرها اعتراض می کنند که چرا حمله آغاز نمی شود. از طرف سپاه ایران «بیژن»، پسر «گیو» بی تابی می کند و از پدرش می خواهد تا گودرز را برای آغاز جنگ تشویق کند.

بروز چهارم ز پیش سپاه	بشد بیژن گیو تا قلبگاه
به پیش پدر شد همه جامه چاک	همی به آسمان بر پراکند خاک
بدو گفت کای باب کارآزمای	چه داری چنین خیره ما را به پای
دو لشکر همی بر تو دارند چشم	یکی تیز کن مغز و بفروز چشم
ز گفتار بیژن بخندید گیو	بسی آفرین کرد بر پور نیو....
ولیکن تو ای پور چیره سخن	زبان بر نیا بر گشاده مکن
که او کار دیده ست و داناترست	برین لشکر نامور مهترست (همان: 478)

از طرف سپاه پیران نیز «هومان» از برادر چنین درخواستی دارد.

و از آن لشکر ترک هومان دلیر	به پیش برادر بیامد چوشیر
که ای پهلوان رد افراسیاب	گرفت اندرین دشت ما را شتاب
گرت رأی جنگ است جنگ آزمای	ورت رأی برگشتن ایدر مپای
که ننگست از این بر تو ای پهلوان	بدین کار خندند پیر و جوان
چو بشنید پیران ز هومان سخن	بدو گفت مشتتاب و تندی مکن
بدان ای برادر که این رزم خواه	که آمد چنین پیش ما با سپاه
گزین بزرگان کیخسروست	سر نامداران هر پهلوست (همان : 479)

پس از این گفت وگوها گودرز و پیران برای بیژن و هومان دلایل متعددی می آورند. اما سرشت جوانان با محافظه کاری پیران سازگاری ندارد و این تقابل بی تجربگی و شتاب جوانان با پختگی سرداران پیر و کارآزموده ادامه دارد، تا اینکه از طرف سپاه توران «هومان» پیشگام جنگ می شود اما دلیران ایران گوش به فرمان گودرز پیر در جنگ پیش دستی نمی کنند و عکس العملی نشان نمی دهند. هومان به گودرز طعنه می زند که ترسوست و جرأت رویارویی با پیران را ندارد. گودرز در مقابل تمسخر هومان می گوید: اکنون برگرد و پیش سپاه توران لاف بزن که کسی از میان سپاه ایران جرأت آمدن به مقابله من را ندارد و نامی از این میان برای خود فراهم کن .

تو اکنون سوی لشکرت باز شو	برافراز گردن بسالار نو
کز ایرانیان چند جستم نبرد	نزد پیش من کس جز از باد سرد
بدان رزمگه بر شود نام تو	ز پیران برآید همه کام تو (همان: 484)

خبر بی حرمتی و پرخاشگری هومان به پهلوانان ایران و گودرز به بیژن می رسد. بیژن بر می آشوبد و از پدر اجازه مبارزه می خواهد اما بار دیگر گیو به او می گوید که :

ترا گفته بودم که تندی مکن	ز گودرز بر بد مگردان سخن
که او کار دیده ست و داناترست	بدین لشکر نامور مهترست (همان: 590)

بیژن قانع نمی شود و به نزد گودرز می آید و از او اجازه نبرد می خواهد و با ذکر دلآوری های خود در میدان های جنگ بویژه جنگ با «فرو» و جنگ «پشن» و بیان اینکه در صورتی که اجازه نیابد از دست گودرز به شاه شکایت می کند و جنگاوری را رها می کند، از گودرز اجازه نبرد با هومان را می گیرد و با این کار طلسم نبرد میان دو سپاه باز می شود.

بخندید گودرز و زو شاد شد
بدو گفت نیک اختر و بخت گیو
تو تا چنگ را باز کردی به جنگ
ترا دادم این رزم هومان کنون
گر این اهرمن را بدست تو هوش
بسان یکی سرو آزاد شد
که فرزند ببند همی چون تو نیو
فرو ماند از جنگ چنگ پلنگ
مگر بخت نیکت بود رهنمون
برآید بفرمان یزدان بکوش (همان: 486)

بیژن در مبارزه با هومان او را به خاک می افکند. پیران به «نستهین» فرمان می دهد برای انتقام خون برادر بر سپاه ایران شبیخون بزند. گودرز نیز بیژن را به مقابله او می فرستد در کشاکش جنگ «نستهین» نیز به دست بیژن کشته می شود. و پیران با شنیدن این خبر، خود به سپاه ایران حمله ور می شود. اما از این جنگ نیز نتیجه ای جز شکست نصیب او نمی شود. در این مبارزه، نحوه صف آرایی، صبر و تحمل گودرز و چگونگی آغاز نبرد، نشان از عالی ترین عملکرد و تدبیر گودرز در مبارزه است که سرانجام او را به آنچه در انتظارش بود؛ یعنی دور کردن سپاه حریف از کوه کنابد، نائل می کند و کار جنگ را به کام ایرانیان رقم می زند. پس از در هم شکستن سپاه پیران توسط ایرانیان نوبت به جنگ ده تن از پهلوانان دو سپاه می رسد که در این جنگ های تن به تن نیز تمام پهلوانان تورانی توسط پهلوانان سپاه ایران کشته می شوند و سرانجام دو پیر میدان های جنگ و نبرد، «گودرز» و «پیران» در مقابل هم قرار می گیرند. در این رویارویی گودرز تیری به اسب پیران می زند و اسب او را از پای در می آورد، پیران از اسب بر زمین می افتد و دست راستش می شکند. چون با از دست دادن دست راست، امکان جنگیدن ندارد می گریزد و به کوه پناه می برد. گودرز بر او بانگ می زند که:

نیامد ز لشکر ترا یار کس
وز ایشان نبینمت فریاد رس
زمانه ز تو زود برگاشت روی
به هنگام کینه توچاره مجوی (همان: 523)
سپس به او پیشنهاد می دهد که زنهار بخواهد تا او را زنده به نزد شاه ببرد اما پیران نمی پذیرد و در جواب می گوید:
بدو گفت پیران که این خود مباد
از این پس مرا زندگانی بود
خود اندر جهان مرگ را زاده ایم
بدین کار گردن ترا داده ایم (همان: 523)

گودرز برای دستگیری او به بالای کوه می آید. که پیران در حالی که مجروح است به سوی او ژوبینی می افکند و او را مجروح می کند، گودرز نیز ژوبینی به سوی او می افکند و او را از پای در می آورد. او آنگاه گودرز به بالین او حاضر می شود و چنگ در خون او می زند و مشتت از آن را می خورد.

فرو برد چنگال و خون برگرفت
ز خون سیاوش خروشید زار
ز هفتاد خون گرامی پسر
بخورد و ببالود روی ای شگفت
نیایش همی کرد بر کردگار
بنالید با داور دادگر (همان: 523)

«این نخستین بار است که در شاهنامه پهلوانی دیده می شود که آن قدر وجودش از خشم و غضب سرشار است که خون کشته ی خود را می خورد و بر سر و روی می مالد گویی گودرز با این کار کینه هفتاد فرزند خود را که در جنگ با تورانیان کشته شده اند فرو می نشاند» (اسلامی ندوشن، 1391: 247).

اما نکته عجیب در رفتار گودرز این است که با اینهمه نفرتی که از پیران دارد، دریغش می آید که سرش را از تن جدا کند و این نشان از وجود مهر و کین در وجود پهلوانانی امثال گودرز است.

سرش را همی خواست از تن برید
چنان بد کنش خویشتن را ندید
درفشی ببالینش بر پای کرد
سرش را بدان سایه در جای کرد (فردوسی، 1376: 523 و 524)

«خوردن خون پیران چکیده انتقام سیاوش و دهها پسر جوان گودرز و هزاران هم میهن اوست و جدا نکردن سر او نماد بزرگ داشتن ارزش های انسانی، این صحنه را می توان این گونه تحلیل کرد که خوردن خون پیران نمادی از باز آمدن خون رفته سیاوش و نیز بازگشت خون پسران مقتول به تن گودرز پیر است» (حمیدیان، 1372: 286)

4-2- گیو

«نام گیو در متون پهلوی و یو (وو) و گیو (گو) ضبط شده و او پسر گودرز و از جمله جاویدانان است. البته در کتیبه ی اشکانی بیستون گیو پدر گودرز شناخته شده است نه پسر او، در داستان «دینیک» نام او بصورت «ویوان» آمده اما نام پدر او ذکر نشده است چنانکه از مآخذ تاریخی بر می آید گودرز پسر گیو است اما در شاهنامه گیو پهلوان پسر گودرز دانسته و عین این حالت در متون پهلوانی نیز وجود دارد.» (صفا، 1369: 576 و 581).

«گیو بنا به گفته هجیر در داستان سهراب درفش گرگ پیکر دارد، برترین گودرزبان است و از دوجهدت سالار و سرور سپاه ایران است. اول مهتر و بهتر گودرزبان و دوم اینکه داماد رستم است و دختر دلاور او بانو گشب را به زنی داشته است.» (کزازی، 1381: 619).

«گیو از شخصیت های بنام شاهنامه است که در روایات ایرانی، به صورت موجودی جاویدان درآمده و می توان او را پس از رستم بزرگترین پهلوان و دلاور ایران بشمار آورد. در شاهنامه آنچه گیو را معروف و جاودانه کرده است گذشته از حضور در جنگ های سخت، یافتن کیخسرو و آوردنش به ایران است. زیرا در مدت هفت سال جستجو در خاک دشمن ماجراهای فراوانی را پشت سر می گذارد. برای او لحظه لحظه ی جستجوی کیخسرو در کشور پهناوری که نه کسی را و نه جایی را می شناسد بسیار رنجبار و مخاطره آمیز است، هر زمان ممکن است دریابند که او کیست و به چه کار آمده است، بنابراین همه ی کارش سری است و با هوشیاری زیاد ناگزیر است هر کس را که با وی برخورد می کند بیگناه یا گناهکار از میان بردارد و دفن کند تا رد پای از خود بر جای نگذارد، برای فریفتن ترکان ترکی صحبت می کند.» (حمیدیان، 1372: 269).

همی تاخت تا مرز توران رسید
هر آنکس که در راه تنها بدید
زبان را به ترکی بیارستی
ز کیخسرو از وی نشان خواستی
چو گفتم ندارم ز شاه آگهی
تنش را ز جان زود کردی تهی
بخم کمندش بیاویختی
سبک از برش خاک بریختی (فردوسی، 1376: 285)

خوراکش گوشت است که چرمش را برای خود جامه می سازد. سرانجام گمشده اش را می یابد و به همراه مادرش به ایران می آورد.

خورش گور و پوشش هم از چرم گور
گیاخوردن باره و آب شور
آنقدر بلند طبع است که وقتی فرنگیس گنج مخفی سیاوش را به او عرضه می کند تنها زره سیاوش را به یادگار برای خود بر می دارد.

چو افتاد بر خواسته چشم گیو
گزین کرد درع سیاوش نیو (همان: 286 و 289)

گیو در جنگ کاووس با شاه مازندران همراه اوست در این جنگ به شهر حمله می کند و دست به غارت و کشتار می زند، و به زن و کودک رحم نمی کند، چنانکه می توان این کار نابخردانه ی او را نقطه ی ضعفی به شمار آورد که نشان از خامی و جوانی پهلوان دارد.

بفرمود پس گیو راشه ربار
دوباره ز لشکر گزیدن هزار
کسی کو گراید به گرز گران
گشاینده ی شهر مازندران
هر آنکس که بینی زیبروجوان
تنی کن که با او نباشد روان
وزوهرچه آباد بینی بسوز
شب آوربه جایی که باشی به روز
کمر بست و رفت از در شاه گیو
ز لشکر گزین کرد گردان نیو
بشد تادر شهر مازندران
ببارید شمشیر و گرز گران
زن و کودک و مرد بادستوار
نیافت از سر تیغ اوزینهار
همی کرد غارت همی سوخت شهر
بیالود برجای تریاک زهر (همان: 134)

نکته گفتنی دیگر در شاهنامه در مورد گیو جدال او با طوس بر سر پیدا کردن کنیزکی است درنجیر گوران در دشت «دغوی» آنجا که طوس قصد دارد آن کنیزک را تصاحب کند :

دل پهلوانان بدونرم گشت سر طوس نودربی آزر م گشت
 شه نودری گفتم من یافتم ازیرا چنین تیز بشتافتم
 بدو گفتم گیو ای سپهدار شاه نه با من برابر بدی بی سپاه
 همان طوس نودر بدان بستهدید کجپیش اسب من اینجا رسید
 بدو گیو گفتم این سخن خود مگوی که من تاختم پیش نخجیر جوی (همان : 202)

قهرمانانه ترین نبرد «گیو» هم آن جاست که پیران دلاورانی چون: کلباد، نستهمین و پولاد را با سیصد هزار سوار به تعقیب پهلوانان ایرانی می فرستد. گیو در مبارزه آنان را شکست می دهد و در رزم چنان دلاوری از خود نشان می دهد که «کلباد» سردار توران در پاسخ به «پیران» گیو را از رستم قوی تر توصیف می کند.

بدو گفتم کلباد کای پهلوان به پیش تو گر برگشایم زبان
 من آورد رستم بسی دیده ام ز جنگاوران نیز بشنیده ام
 به زخمش ندیدم چنین پایدار نه در کوشش و پیچش کارزار(همان : 290 و 291)

گیو در دفاع از کیخسرو آن قدر پایداری و از خود گذشتگی از خود نشان می دهد که در جنگ با سپاه پیران که برای دستگیری اش آمده اند کیخسرو را از جنگیدن بر حذر می دارد و به او سفارش می کند از بالای تپه نظاره گر باشد آنگاه خود یک تنه مبارزه می کند و پیران را شکست می دهد و می بندد و به توصیه کیخسرو گوشش را به نشانه سوگندی که تارسیدن به خانه، دستش را باز نکند با نوک خنجر سوراخ می کند و سوار بر اسب روانه خانه اش می کند.

بیچید گیو سرافراز یال کمند اندر افکند و کردش دوال
 سر پهلوان اندر آمد به بند ز زین برگرفتش به خم کمند
 بیفکند بر خاک دستش بیست سلیحش بیوشید و خود برنشت...
 بدو گفتم کیخسرو ای شیر فش به خنجر وی را گوش سوراخ کن
 به سوگند یابی مگر باره باز دو دستت ببندم به بند دراز
 که نگشاید این بند تو هیچ کس گشاینده گلشهر خواهیم و بس (همان : 292 و 293)

گیو در داستان «سهراب» وقتی «کاووس» به خاطر دیر آمدن رستم ناراحت است و به او دستور می دهد رستم را ببرد و زنده بر دار کند، از فرمان کاووس چشم پوشی می کند.

یکی بانگ بر زد به گیو از نخست پس آنگاه شرم از دو دیده بشت
 که رستم که باشد که فرمان من کند پست و بیچید ز پیمان من
 بگیر و بر زنده بر دار کن وزو نیز با من مگردان سخن
 ز گفتار او گیورادل بخت که بردی به رستم به آنگونه دست
 برآشفت با گیوه و با پیلتن فروماند خیره همه انجمن(همان : 182)

یکی دیگر از کارهای گیو رفتن او به زابل و آوردن رستم برای نبرد با سهراب است. کاووس در نامه ای که برای رستم می نویسد به گیو سفارش می کند که:

بباید که نزدیک رستم شوی به زابل نمانی و گر بغنوی
 اگر شب رسی روز راباز گرد بگویش که تنگ اندر آمدنبرد
 وقتی رستم از آمدن گیو به زابل آگاه می شود به پیشواز او می آید و همه پهلوانان سیستان به بزرگداشت او می کوشند. رستم به رسم جوانمردی گیو را به ماندن یک روز در زابل برمی انگیزد.

بباشم یک روز و دم بر زنییم یکی بر لب خشک نم بر زنییم
 وزان پس گزایم نزدیک شاه به گردان ایران نمایم راه(همان : 183 و 182)

اما این مهمانی سه روز طول می کشد تا اینکه در روز چهارم گیو درنگ را جایز نمی داند و رستم و گیو به همراه سپاه راهی درگاه کاووس می شوند.

گیو پهلوانی اهل مزاح و تفریح نیز هست. پیشنهاد او در حال مستی به رستم برای شکار در نخجیرگاه و مبارزه آنان با سپاه افراسیاب که به جنگ «هفت گردان» معروف است به جهت تفریح و مزاح است. به مستی چنین گفت یک روز گیو به رستم که ای نامبردار نیو گر ایدون که رأی شکار آیدت چه یوز دونده بکار آیدت به نخجیرگاه رد افراسیاب بپوشیم تابان رخ آفتاب(همان : 161)

از طرفی آمادگی او برای اینکه به تنهایی تا آماده شدن پهلوانان ایرانی در مقابل سپاه دشمن بایستد، نشانه حسارت و مردانگی اوست.

چنین گفت پس گیو با پهلوان شوم ره بگیرم به افراسیاب که ای نازش شهریار و گوان بدارمش از آن سوی پل یک زمان نمانم که آید بدین روی آب که بر ما سرآمد نشاط و مزیح(همان : 169)

گیو دلآوری است که در هیچ کدام از نبردهای خود پشت به دشمن نمی کند، جز یک مورد و آن هنگامی است که برای مبارزه با فرود اسبش توسط فرود کشته می شود و او مجبور به برگشت از ادامه راه و صرف نظراز مبارزه با فرود می شود. کمان را بزه کرد جنگی فرود پس آن قبضه چرخ بر کف بسود بزد تیر بر سینه اسب گیو فرود آمد از باره برگشت نیو(همان : 324)

دلآوری و نبرد گیو در جنگ با کاموس کشانی وقتی از ایرانیان هم نبرد می طلبدمثال زدنی است، آنجا که کاموس می گوید: که دارید از ایرانیان جنگ جوی که با من بروی اندرآرند روی گیو برمی آشوبد و آماده نبرد می شود: چو بشنید گیو این سخن بردمید برآشفت و تیغ از میان برکشید(همان : 379)

در داستان «دوازده رخ» و جنگ سپاه ایران به فرماندهی گودرز با سپاه پیران گیو با «گروی زره» به نبرد تن به تن می پردازد و در این نبرد چون سایر پهلوان ایران بر او چیره می شود و گروی زره را از پای درمی آورد. و دیگر گروی زره دیو نیو برون رفت با پور گودرز گیو... کمان شد ز دستش به سوی نشیب چو گیو اندر آمد، گروی از نهیب دمان گیو نیو اندر آمد بپیش سوی تیغ برد آن زمان دست خویش عمودی بزد بر سر و ترگ اوی که خون اندر آمد ز تارک به روی (همان : 518)

سرانجام گیو پس از آنکه کیخسرو حکومت و شاهی ایرانیان را به لهراسب می سپارد به همراه او در میان دمه و برف کوه ناپدید می شود و به جاودانان می پیوندد.

4-3- بیژن

پسر گیو، نوه رستم و گودرز، چهره جسور و بی باک شاهنامه است که گاهی حزم و احتیاط را رعایت نمی کند. بیژن در داستان فرود تنها پهلوان ایرانی است که به فرود پشت نمی کند و زمانی که اسبش با تیر فرود از پای در می آید پیاده و شمشیر به دست به مقابله او می رود و با همکاری رهام عرصه را بر فرود تنگ می کند. بزد تیر بر اسب بیژن فرود تو گفتمی به اسب اندرون جان نبود بیفتاد و بیژن جدا گشت ازوی سوی تیغ با تیغ بنهاد روی یکی نعره زد کای سوار دلیر بمان تا ببینی کنون رزم شیر ندانی که بی اسب مردان جنگ بیایند با تیغ هندی بدست(همان : 326)

«بیژن آنگاه که فریبرز پسر کاووس از مقابل «هومان» می گریزد به فرمان گودرز نزد او می رود تا یا او را به جنگ وادار کند یا پرچم سپهداری ایران را از او بگیرد و به جنگ ادامه دهد، اما وقتی با امتناع فریبرز روبرو می شود درفش را با شمشیر به دو

نیم می کند، یک نیم در دست فریبرز می ماند و با نیمه دیگر بیژن به میدان جنگ می شتابد و ایرانیان را در جنگ با دشمن مصمم تر می کند.» (حمیدیان، 1372:308).

در داستان فرود سیاوش پس از گریز فریبرز از میدان گودرز می گوید:

به بیژن چنین گفت گودرز پیر	کز ایدر برو زود برسان تیر
به سوی فریبرز برکش عنان	به پیش من آر اختر کاویان
مگر خود فریبرز با آن درفش	بباید کند روی دشمن بنفش
چو بشنید بیژن برانگیخت اسب	بیامد به کردار آذر گشسب
به نزد فریبرز و با او بیگفت	که ایدر چه داری سپه رانهفت
اگر تونیایی مراده درفش	سواران و این تیغ های بنفش
یکی بانک برزد به بیژن که رو	که در کار تندی و در جنگ نو
مراشاه داد این درفش و سپاه	همین پهلوانی و تخت و کلاه
درفش از در بیژن گیو نیست	نه اندر جهان سر به سر نیونیست
یکی تیغ بگرفت بیژن بنفش	بزد ناگهان بر میان درفش
به دو نیم کرد اختر کاویان	یکی نیمه برداشت برد از میان
سپاه اندر آمد به گرد درفش	هوا شد ز گرد سواران بنفش
دگر باره از جای برخاستند	بر آن دشت رزمی نو آراستند (همان: 341 و 342)

بیژن هنگامی که سپاه ایران و توران پشت به کوه «کنابد» و «زیبد» منتظر ایستاده اند تا حریف از کوه فاصله بگیرد، با بی تابی و جسارت اصرار می کند تا گودرز در حمله پیشقدم شود.

به روز چهارم ز پیش سپاه	بشد بیژن گیو تا قلبگاه
به پیش پدر شد همه جامه پاک	همی با آسمان بر پراکنده خاک
بدو گفت کای باب کار آزمای	چه داری چنین خیره ما را به پای (همان: 478)

سرسختی، شجاعت و غرور بیژن در مبارزه با هومان در جنگ دوازده رخ نمایان است. آنجا که گودرز اجازه مبارزه با او را می یابد اما پدرش اظهار می دارد که من خود شب و روز مبارزه می کنم و چرا باید فرزند عزیزم را برای مبارزه با دشمن آماده کنم و به طنز می گوید:

اگر جنگ جوید سلیحش کجاست
 و بیژن در جواب پدر می گوید:

چنین گفت پیش پدر زرمساز
 که ما را بدرع تو ناید نیاز (همان: 478)

و بلافاصله بدون زره و سلاح به میدان می شتابد و در جواب پدرش که پشیمان شده و می خواهد دوباره دلش را بدست آورد می گوید:

بدو گفت بیژن که ای نیو باب	دل من ز کین سیاوش متاب
که هومان نه از روی وز آهنست	نه پیل ژیان و نه آهرمنست
یکی مرد جنگیست و من جنگجوی	ازو برنتابم به بخت تو روی (همان: 674)

و گیو با شنیدن این سخنان اسب و سپر و زره خود را به بیژن می دهد.

فرود آمد از دیزه راهجوی
 سپر دارد و درع سیاوش به اوی (همان: 674)

و بیژن نیز پس از مبارزه با هومان - که از او قدرتمندتر است - با همین نیروی جسارت او را از زین اسب به زیر می افکند. سر از تنش جدا می کند و برای عبور از میان سپاه توران، خفتان او را می پوشد و با فریب ترکان به میان سپاه ایران می آید.

بزد دست بیژن بسان پلنگ	ز سر تا میانش بیازید چنگ
گرفتش بچپ گردن و راست ران	خم آورد پشت هیون گران

برآوردش از جای و بنهاد پست
 فرو برد و کردش سر از تن جدا
 برآهخت درع سیاوش زسر
 برآن چرمه پیل پیکر نشست
 برفت و برآن دشت کردآفرین
 در مبارزه با نستیهن بیژن جلوی او را می گیرد و نستیهن را با گرز می کشد و سپاهش را در هم می شکند.
 سوئ خنجر آورد چون باد دست
 فکندش بسان یکی ازدها...
 بخفتان هومان ببوشید بر
 درفش سرنامداران بدست
 برآن بخت بیدار و فرخ زمین (همان : 490 و 491)
 درفش سر ویسگان را بدید
 رسید از گشاد و بر بیژنا
 رسید اندر و بیژن جنگجوی
 تهبی ماندازو مغز و برگشت کار (همان : 493)
 عمودی بزد بر سر ترگ دار

بیژن در شاهنامه آن قدر اهمیت دارد که فردوسی داستانی مستقل از زندگی او یعنی بیژن و منیژه را بسراید. در این داستان بیژن با شنیدن توصیف باغ خرم در خاک توران که اقامتگاه «منیژه» دختر افراسیاب است وارد خاک توران می شود و به دست سپاهیان شاه ترکان گرفتار می گردد.

بیژن با آنهمه جسارت و دلیری که در جنگ ها نشان می دهد، در عالم دوستی و رفاقت نیز سرآمد است. در داستان دوازده رخ آنجا که گودرز، «گستههم» را به تنهایی به تعقیب «لهاک» و «فرشید ورد» برادران پیران که از میدان گریخته اند می فرستد؛ گودرز را سرزنش می کند که گستههم را به قتلگاه فرستاده زیرا گستههم یک نفره توان مقابله با دو پهلوان را ندارد. بنابراین خودش از گودرز اجازه می گیرد و به دنبال او راه می افتد و او را مجروح و نیمه جان می یابد و گستههم را که تنها آرزویش دیدن پادشاه است به نزد کیخسرو می آورد. کیخسرو نیز با دادن مهره جان دارو زمینه شفا و سلامتی او را فراهم می کند. بیژن از این اقدام بسیار شادمان می گردد.

چو بشنید بیژن که گستههم رفت
 گمانی حیان برد بیژن که او
 نباید که لهاک و فرشید ورد
 بدو گفت بیژن که ای پهلوان
 بفرمای تا من ز تیمار او
 ورایدونک گویی مرو من سرم
 ز لشکر باورد لهاک تخت
 چو تنگ اندر آید بدشت دغو
 بر آرند ازو خاک روز نبرد...
 خردمند و بیدار و روشن روان
 ببندم کمر تنگ بر کار اوی
 ببرم بدین آگون خنجرم(همان: 528 و 529)

4-4- بهرام

پسر گودرز از پهلوانان و دلاوران خوش نام شاهنامه است. وی الگویی ویژه از تعصب و غیرت پهلوانان در قبال نام خویش است. وقتی فرود برای پیوستن به سپاه ایران به منظور خون خواهی پدر، نام چندن تن از نام آوران و دلیران ایران را از مادر می پرسد، جریه به نام «بهرام» و «زنگه شاوران» به عنوان جوانان سرفرازی که او را می شناسند و کمک می کنند اشاره می کند. بهرام در این جنگ یکی از مدافعان «فرود» است؛ هرچند طوس سبک مغز برمی آشوبد و با رفتار ناشایست خود زمینه کشته شدن دو فرزند خود و در نهایت «فرود» را فراهم می کند.

چنین گفت از آن پس به مادر فرود
 که باید که باشد مرا پایمرد
 بدو گفت از ایدر برو با تخوار
 ز بهرام و ز زنگه شاوران
 کزایران سخن با که باید سرود
 ازین سرفرازان روز نبرد
 مدار این سخن بر دل خویش خوار
 نشان جو ز گردان و جنگ آوران(همان: 317)

بهرام در داستان سیاوش انسانی آرام و معتدل و دادرس، خیراندیش و شجاع است. اما پس از آنکه تورانیان در نبرد فرود سیاوش بسیاری از مردان جنگی سپاه ایران، از جمله پسر کاووس «ریونیز» را می کشند و تاج او را می ربایند و گیو فریاد برمی آورد که:

اگر تاج آن نارسیده جوان
به دشمن رسد شرم دارد روان (همان : 342)
بهرام برای آوردن تاج «ریونیز» به سپاه توران جمله می برد و تاج را برمی دارد.
برآویخت چون شیر بهرام گرد
به نیزه بر ایشان یکی حمله برد
به نوک سنان تاج را برگرفت
دو لشکر بدو مانده اندر شگفت (همان : 343)
اما پس از آوردن تاج، تازیانه اش که نامش بر او نوشته شده در میدان نبرد باقی می ماند بنابراین از پدرش اجازه می خواهد
برای آوردن تازیانه به میان تورانیان برود هرچند گودرز و گیو او را از این کار باز می دارند و گیو وعده می دهد که به جای
تازیانه به او هفت تازیانه، زرنگار خود را می بخشد. بهرام توجهی نمی کند و می گوید:
چنین گفت با گیو بهرام گرد
که این ننگ را خرد نتوان شمرم
شمارا ز رنگ و نگارست گفت
مرا آنک شد نام با ننگ جفت (همان : 344)
و برای یافتن تازیانه به قلب سپاه دشمن می رود و تازیانه اش را پیدا می کند. سپاه توران از حضورش در میان کشتگان آگاه
می شود. در این میان «تزاو» او را مجروح می کند و بر اثر جراحت جان می دهد.
«اگرچه سپاه ایران در این جنگ شکست خورد، اما وجود بهرام جبران همه شکست ها و رقم زننده پیروزی هاست. بهرام
وجودی سرشته از مهر و شفقت است که از لحاظ نگاه داشتن پاس دوستی به بیژن شباهت دارد» (حمیدیان، 1372:332)

4-5- رهام

پسر گودرز و از پهلوانان ایرانی، «طبری این نام را با دگرگونی «ه» در آن به «خ» لخم آورده است. در شاهنامه همواره این
نام «رَهام» به کار رفته است. یکی از شگفتی ها آن است که رهام را «بُختُ النصر» شمرده اند: پادشاهی لهراسف صد و بیست
سال بود. پادشاهی، برسان وصیت کیخسرو کرد و پسرش گشتاسب از پدرش بخشم برفت با خاصگان؛ زریر، برادر مهترش او را
به نیکویی بازآورد و «بخت نصر» را به زمین شام فرستاد، به حرب جهودان؛ تا بیت المقدس خراب کرد و همه را برده کرد و
دیگران را بکشت و او رهام گودرز بود...» (مجموع التواریخ و القصص به نقل از کزازی 1381:352).
پاره ای از حوادث و ماجراهای شاهنامه با دلاوری های رهام شکل گرفته است. وی نخستین بار در داستان «فرود» ظاهر می
شود؛ زمانی که برای یاری بیژن می رود و با غافلگیر کردن و حمله ناگهانی فرود را از پا درمی آورد.
چو رهام و بیژن کمین ساختند
فراز و نشییش همی تاختند
فرود جوان ترگ بیژن بدید
بزد دست و تیغ از میان برکشید
چو رهام گرد اندر آمد به پشت
خروشان یکی تیغ هندی به مشت
بزد بر سر کتف مرد دلیر
فرود آمد از دوش دستش به زیر (فردوسی، 1376:327)

در داستان «کاموس کشانی»، «رهام» در نقش پهلوانی سیاه مست ظاهر می شود و با آنکه حریف «اشکبوس» نیست به او
حمله می کند و به ناچار از دست او می گریزد و خشم «طوس» را برمی انگیزد تا اینکه با دخالت تهمتن موضوع خاتمه می یابد.
برآویخت رهام با اشکبوس
برآمدز هر دو سپه بوق و کوس ...
به گرز گران دست برد اشکبوس
زمین آهنین شد سپهر آنبوس
برآهیخت رهام گرز گران
غمی شد زپیکار دست سران
چو رهام گشت از کشانی ستوه
بیچید زو روی و شد سوی کوه
ز قلب سیاه اندر آشفست طوس
بزد اسب کاید بر اشکبوس
تهمتن برآشفست و با طوس گفت
که رهام را جام با ده ست جفت
به می درهمی تیغ بازی کند
میان یلان سرفرازی کند (همان: 384)

در آغاز جنگ بزرگ رستم با خاقان چین نیز رهام اولین پهلوانی است که از جانب گودرز برای پشتیبانی جهان پهلوان رستم به
میدان روانه می شود، آنگاه که خاقان چین رستم را دشنام می دهد و می گوید:
تو سگری که از هر کسی بدتری
همی شاه چین بایدت لشکری (همان : 407)
و سپس تیر بارانش می کنند. گودرز از رهام می خواهد به یاری رستم برود.

چو گودرز باران الماس دید
 به رهام گفت ای درنگی مایست
 کمان های چاچی و تیر خدنگ
 رهام در جنگ بزرگ کیخسرو و زمانی که «شیده» به سبب درماندگی پیشنهاد جنگ پیاده می دهد، کیخسرو را از این کار باز می دارد و خودش به جنگ می شتابد.

چو شیده دل و زور خسرو بدید
 چو درمانده شد با دل اندیشه کرد
 بیا تا به کشتی پیاده شویم
 بدین چاره گر زو نیابم رها
 بدو گفت شاها بتیغ و سنان
 پیاده به آید که جوییم جنگ
 بدو گفت رهام کای تاجور
 چو خسرو پیاده کند کارزار
 رهام در جنگ «دوازده رخ» هم حضور دارد و در دو نبرد تن به تن با «بارمان» پهلوان تورانی می جنگد و او را از پای در می آورد و به کین سیاوش خودش را بر روی می مالد.

چو رهام گودرز با بارمان
 بگشتند بسیار یک بادگر
 یکی نیزه انداخت بر ران او
 به پشت اندرش نیزه ای زد دگر
 بکین سیاوش کشیدش نگون

ز تیمار رستم دلش بردمید
 برو با کمان وزسواری دویست
 نگه دار پشت تهمتن به جنگ (همان: 407)

ز مژگان سرشکش برخ برچکید
 که گر شاه را گویم اندر نبرد
 زخوی هر دو آهار داده شویم
 شدم بی گمان در دم ازدها
 کند هر کسی جنگ و پیچد عنان
 به کردار شیران بیازیم چنگ...
 بدین کار ننگی مگردان گهر
 چه باید براین دشت چندین سوار (همان: 554)

برفتند یک بادگر بدگمان
 بیچید رهام پرخاشخ
 کز اسب اندر آمد به فرمان اوی
 سنان اندر آمد میان جگر
 زکینه بمالید بر روی خون (همان: 517 و 520)

4-6- هجیر

شکل دیگری از «هژیر» است. «از پهلوانان ایرانی و یکی از پسران برومند گودرز که نگیهان دژ سپید بود. هجیر در نبرد دوازده رخ با پهلوان تورانی به نام سپهرم نبرد آزمود و ترگ او را به تیغ فرو شکافت.» (کزازی، 1381:574). در شاهنامه در جنگ دوازده رخ جریان نبرد هجیر در جنگ تن به تن با سپهرم چنین آمده است:

برون تاخت هفتم زگردان هجیر
 سپهرم زخویشان افراسیاب
 ابا پور گودرز رزم آزمود
 برفتند هر دو به جای نبرد
 به شمشیر هر دو برآویختند
 هجیر دلاور به کردار شیر
 یکی تیغ زد بر سرو ترگ او

یکی نامداری سوار هژیر
 یکی نامور بود با جاه و آب
 که چون او به لشکر سواری نبود
 برآمد ز آوردگه تیره گرد
 همی ز آهن آتش فروریختند (فردوسی، 1376: 520)

به روی سپهرم درآمد دلیر
 که آمد هم اندر زمان مرگ اوی (همان: 521)

«در مجمل التواریخ و القصص هجیر در شمار پهلوانان و بزرگان ایران در روزگار کیخسرو نام برده شده است و مهتر ندیمان وی معرفی شده است. پسران گودرز کارهای خاصه شاه به دست ایشان بود: گویو حاجب بود بزرگ و بیژن جاندار و امیر آخور خسرو و بهرام امیر مجلس و زریر رسول بزرگ و هجیر مهتر ندیمان و نوزاد (یا فرزند) امین. یکی از رفتارهای عجیب هجیر در برخورد با سهراب در دژ سپید آن است که این پهلوان ایرانی بی هیچ درنگ و پروایی نام خود را به سهراب می گوید در حالی که در روش و منش پهلوانان است که نام خود را برای هموارد آشکار نمی کنند. دلیل این امر یعنی آشکار کردن نام توسط هجیر آن است که هجیر سهراب را به هیچ می گیرد و آنچنان که خود می گوید او را ترکی می داند که در نبرد با وی نیازی به

یاری کسی ندارد پس به شیوه ای پهلوانانه با او رفتار می کند. به گمان برنایی و کم سالی سهراب که او را در چشم هجیر که دلیری است کارآزموده و سپهد هم آوردی خوار و خام می نمایند و این پهلوان را برمی انگیزد که بی پروا و درشت با او سخن بگوید و نامش را براو آشکار کند و همین روش و رفتار ناساز است که سهراب را به خنده می آورد.» (کزازی، 1381:574 و 575)

4-7- شیدوش

« نام یکی از پهلوانان سپاه منوچهر است.» (کزازی، 1379:363) و «همچنین یکی از پهلوانان روزگار فریدون است» (کزازی، 1381:234) و در شاهنامه از فردی به نام شیدوش نام برده شده است که از پسران گودرز است. از این فرد در شاهنامه به شکل مفصل که شخصیت آن قابل تحلیل باشد یاد نشده است.

5- نتیجه گیری

این بررسی نشان می دهد که گودرز بزرگ خاندان دومین گروه بزرگ از پهلوانان ایرانی است که در شاهنامه از تاریخ پیدایش نژاد این جنگجویان سخنی به میان نیامده است، آنها از اوایل پادشاهی کیکاووس در صحنه های حماسی حضور می یابند و همراه با خاندان سام در دفاع از ایران مبارزه می کنند. تعداد افراد این خاندان بسیارند، اما فردوسی فقط از نام بردارترین چهره های این خاندان سخن گفته است. نخستین اشاره فردوسی به گودرز درباره ی سالخوردگی اوست که او را فردی پخته و باتجربه معرفی می کند. وی یکی از اشخاص کمیاب است که در سخنانش اثری از زیاده گوئی و ملاحظه و محافظه کاری دیده نمی شود. بیشتر تصمیمات او بر خاسته از نهاد روشن بین و واقع گرای اوست. در میان سپاه ایران تعداد زیادی از جنگاوران از خاندان حضور دارند که با حمایت رستم به دفع تمام خطر هایی که کشور ایران را تهدید می کند همت می گمارند. پهلوانان این خاندان با قهرمانی ها و از خود گذشتگی های خود معرف صفات خوب نیای خود، یعنی گودرز، در تمام صحنه های نبرد می باشند زیرا گودرز پس از رستم دور اندیش ترین پهلوان حماسه ی فردوسی است، که نزد همه ی افراد سپاه محبوب و عزیز است. فرزندان و نوه های او در تمام نبردها دوشادوش نیا مبارزه می کنند و بیشتر وظایف محوله را با صلاحدید او به انجام می رسانند. دومین فرد مهم این خاندان «گیو» است که ویژگیهای پدرش را که همان احساس مسوولیت و تلاش برای حفظ آرامش و امنیت کشور است در خود دارد. وی برای حفظ جان کیخسرو با این استدلال که پهلوان بسیارند اما شاه اندک حتی خطر مرگ را به جان می خرد علاوه بر آن گیو چهره ای جدی، پر طاقت و مقاوم است که در صف آرایی و ایجاد نظم سپاه ماندنی ندارد و همیشه تدابیر او برای سپاه ایران پیروزی بدنبال دارد. «بیژن» پسر گیو سومین فرد مهم این خاندان است که رزم و بزم و جنگاوری را با ماجراجویی در هم می آمیزد. وی جوانی پر شور و سرشار از انرژی است، با این حال فردی مبتکر و تیزبین و شیردل و جسور است که قبل از خونخواهی سیاوش، «پلاشان» و «تژاو» دو پهلوان نامور توران رابه خاک می افکند، و کنیز «تژاو» یعنی «اسپینوی» زیباروی را به اسارت می گیرد. در جنگ با فرود پشت به جنگ نمی کند و در مبارزه با «هومان» با گرفتن پرچم از فریبرز و حضور در میدان جنگ به ایرانیان قوت قلب می دهد و مظهر وفاداری در دوستی است. چنانکه رفتن بدنبال گسته و نجات او نمونه ی عالی وفاداری به دوستان است. چهارمین فرد این خاندان که نمونه و الگویی از تعصب و غیرت پهلوانان در قبال «نام» خویش است و جریان تازیانه اش تابلویی از این الگوست. معالجه زخمیان در جنگ و دلسوزیش برای آنان نموداری از حس شفقت و وفاداری اوست. پنجمین پهلوان خاندان گودرز «رهام» است که برای اولین بار در داستان فرود ظاهر می شود و به بیژن در کشتن فرود کمک می کند. وی فردی جسور و بی باک است که حاضر می شود با اشکبوس کشانی بجنگد و در مبارزه ی رستم با خاقان چین به یاری او بشتابد و در جنگ تن به تن، «بارمان» تورانی را از پای در آورد. بازداشتن کیخسرو از پیاده شدن در جنگ هنگام نبرد با «شیده» نشانی از زیرکی و تیزبینی اوست. ششمین پهلوان خاندان «هجیر» گودرز است که نگهبان دژ سپید است و که در جنگ دوازده رخ «سپهرم» رابه خاک می افکند. وی اولین بار در داستان سهراب ظاهر می شود و برخلاف منش پهلوانان آشکارانام خود رابه سهراب می گوید و این نشانه ی جسارت وی و به هیچ گرفتن حریف ترک یعنی «سهراب» است. اگر شخصیت پهلوانان خاندان گودرز بر اساس معیارهای داستان نویسی امروز تحلیل شود؛ عملکرد و شیوه زندگی و نبرد آنها نشان از پویایی شخصیت آنهاست. زیرا آنان در رخدادها و حوادث میدان های نبرد در رفتار

و کردار خود ثابت قدمند و اگر تغییری در رفتار آنان دیده می شود، نتیجه ی تغییر و تحول در مسیر زندگی مبارزاتی آنهاست. در مجموع شخصیت این پهلوانان ترکیبی از خوبی و بدی است که در صحنه های مختلف نبرد بنا به مقتضیات و شرایط خاص خود رانشان می دهد. در پایان می توان گفت: جانفشانی پهلوانان خاندان گودرز در میدان های نبرد و بویژه در جنگ دوازده رخ و سپس جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب در شاهنامه یکی از برجسته ترین و جذابترین بخشهای شاهنامه رابه خود اختصاص داده است .

مراجع

- [1] اخلاقی، اکبر، (1377)، تحلیل ساختاری منطق الطیر، چاپ اول، نشر فردا، اصفهان.
- [2] اسلامی ندوشن، محمدعلی، (1391)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ نهم شرکت سهامی انتشار، تهران.
- [3] حمیدیان، سعید، (1372)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی چاپ اول، نشر مرکز، تهران.
- [4] ذبیح نیا عمران، آسیه، (1378)، پیوند بزرگان و پهلوانان در شاهنامه ، مجله متن پژوهش های ادبی ، شماره 7 و 8، صص 121-124.
- [5] راشد محصل ، محمدرضا، (1382)، چند نکته درباره فردوسی و شاهنامه، مجله پژوهشنامه ادب غنایی ، شماره 1، صص 81-94.
- [6] صفا، ذبیح الله، (1369)، حماسه سرایی در ایران چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- [7] عبادیان ، محمود، (1369)، فردوسی و سنت و نوآوری در حماسه سرایی ، چاپ اول ، انتشارات گهر، الیگودرز.
- [8] غروی، مهدی، (1354)، قلمرو خاندان رستم، مجله هنر و مردم ، شماره 158، صص 18-26.
- [9] فردوسی، ابوالقاسم، (1376)، متن کامل شاهنامه، چاپ دوم، انتشارات قطره، تهران.
- [10] فلاحی، کیومرث ، (1373) ، فردوسی و پهلوانانش (نگاهی به انسانهای آرمانی شاهنامه)، مجله تعاون ، دوره جدید ، شماره 36، صص 52-57.
- [11] کزازی، میرجلال الدین، (1381)، نامه باستان، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، جلد دوم.
- [12] -----، (1381)، نامه باستان، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، جلد اول.
- [13] ماسه ، هانری، (بی تا)، فردوسی و حماسه ملی ، ترجمه مهدی روشن ضمیر ، انتشارات دانشگاه آذر آبادگان .
- [14] موسوی ، زهره ، (1379) ، شخصیت گودرز در شاهنامه ، مجله کیهان فرهنگی ، شماره 163، صص 10-14.
- [15] میرصادقی، جمال، (1364)، عناصر داستان، چاپ اول ، انتشارات شفا، تهران.
- [16] یغمایی ، حبیب ، (بی تا)، مجموعه فردوسی و شاهنامه ، به کوشش علی دهباشی ، تهران .
- [17] -----، (1348)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ، مجله یغما ، شماره 252، صص 356-358.